

شنبه ۱۴۰۰/۳/۱

جلسه ۶۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

\*\*\*\*\*

کلام در این بود که نتیجه مقدمات حکمت در مطلقات آیا اطلاق شمولی ست یا اطلاق بدلی ست مثلا ما در احل الله البيع یا لا تکذب می بینیم که نتیجه مقدمات حکمت شمول است اما در صل نتیجه مقدمات حکمت بدلی است. با توجه به اینکه مقدمات حکمت در همه اینها یکسان است، چطور می شود که نتیجه آنها با یکدیگر فرق می کند؟ آیا ضابطه کلی وجود دارد یا ضبط کلی وجود ندارد؟

یک ضابطی مرحوم آقای خوئی دادند و آن ضابط این بود که اینکه در اوامر، اطلاق بدلی هست و در نواهی، اطلاق شمولی هست ربطی به مقدمات حکمت ندارد. مقدمات حکمت در تمام موارد فقط دلالت می کند متعلق یا موضوع، ماهیت لا بشرط قسمی است و هیچ قیدی با آن نیست. اما این اختلاف یک قرینه عقلیه دارد که آنرا در جلسه قبل بیان کردیم.

یک ضابطه مرحوم آقا ضیاء عراقی دادند. ضابطه ای که ایشان بیان فرمود در مقالات الاصول یک چیز بود و نهایتاً الافکار یک چیز دیگری بود. در مقالات الاصول این بود که مقدمات حکمت دلالت می کند که آن جهت جامعه ی بین ماهیت لا بشرط قسمی و ماهیت مقیده که همان بشرط شیء باشد، متعلق یا موضوع است و بما اینکه آن جهت در اوامر، کلی است و کلی یوجد بوجود احد افراده لذا در اوامر، اطلاق بدلی است، و آن کلی یعدم به انعدام جمیع افراده لذا در نواهی، اطلاق شمولی است. ایشان از آن جهت جامعه به ماهیت لا بشرط مقسمی تعبیر فرمود. این فرمایش آقا ضیاء ره در مقالات بود که آنرا عرض کردیم و توضیح دادیم و اشکال کردیم.

ایشان در نهایتاً الافکار فرمود: چون مفسده غالباً انحلالی است لذا در نواهی اطلاق شمولی است و در اوامر اطلاق بدلی است چرا که مصلحت معمولاً در صرف الوجود است.

این بیان را مرحوم آقای خوئی دو اشکال نموده. یک اشکال این است که اصلاً اینکه ما می بینیم در اوامر اطلاق، بدلی است و در نواهی اطلاق، شمولی است ربطی به ملاکات و مصالح و مفسد ندارد زیرا اشعری هم که ملاکات را قبول ندارد باز در اوامر صرف الوجود را می فهمید و در نواهی، شمول را می فهمد. خب اگر قرار باشد وجه شمول و وجه اطلاق بدلی این مصالح و مفسد و ملاکات باشد باید اشعری با عدلیه فرق کند.

اشکال دوم ایشان این است که ملاکات شارع که دست ما نیست، پس شما از کجا می فرمایید که در نواهی مفسده انحلالی است؟ شاید انحلالی نباشد. ما که راهی به ملاکات شریعت نداریم، مخصوصاً شریعتی که شارع مقدسش فرموده: «أبعد شیء من عقول الرجال دین الله» یا «دین الله لا

یصاب بالعقول» و امثال ذلک، پس چطور شما می توانید بفرمایید که مفسده در تمام کذب ها هست. خب این دو اشکالی که مرحوم آقای خوئی نموده است.

آقای صدر به آقای خوئی ره اشکال کرده که درست هست که اشاعره در اوامر و نواهی شرعی قائل به ملاکات نیستند اما در اوامر و نواهی عرفی که قائل به ملاکات هستند. خب بما اینکه در نواهی عرفی مفسده انحلالی است، عرف به جهت غفلت خیال می کند که آن نواهی شرعی نیز مثل نواهی عرفی هست. از این بیان جواب اشکال دوم معلوم شد و آن این است که ما نمی خواهیم بگوییم مفسده در نواهی شرعی انحلالی است تا شما بگویید: «ما که راهی به ملاکات نداریم» بلکه ما می خواهیم بگوییم: در نواهی عرفی این گونه است و ما احکام شرعی را بر همین بار می کنیم.

به عقل قاصر فاطر ما این اشکال به مرحوم آقای خوئی وارد نیست زیرا اگر بدانیم سر اطلاق بدلی در اوامر و اطلاق شمولی در نواهی این است که در اوامر عرفی مصلحت در صرف الوجود و در اول الوجود است و در نواهی عرفی مفسده انحلالی است، دیگر اشعری نمی توان این حرف را بزند چون می داند اوامر و نواهی شارع فرق می کند. خب وقتی که ما می دانیم اوامر و نواهی شارع فرق می کند دیگر معنی ندارد که قیاس کنیم. بله اگر مقصود ایشان این است که «من حیث لا یشعر عرف چون نواهی خودش را بر انحلال حمل می کند، نواهی شرعی را نیز حمل بر انحلال می کند و خیال می کند که مفسد آن نیز انحلالی است»... این حرف نیز حرف غلطی است زیرا این، حواسش هست و الا این مثل این می ماند که شما بگویید: من حیث لا یشعر قیاس می کند. خب من حیث لا یشعر قیاس می کند در جایی که خود شارع نهی از قیاس نکند. وقتی که انسان می داند که این مفسد نیست خب چطور می تواند با توجه به این ارتکاز آن کار را بکند. مگر اینکه کسی بگوید: اصلا این ارتکاز باعث می شود که یک ظهوری در نواهی درست شود و لو اینکه انحلالی نباشد. استاد: خب اینها در واقع تحلیل این ظهور نیست بلکه یک ادعاء است و برای

آن کسی دلیلی نیاورده است. با این بیان جواب اشکال دوم آقای صدر نیز معلوم شد و آن این است که چرا می آید و نواهی شرعی را به نواهی عرفی قیاس می کند؟

یک بیان، بیان مرحوم حاج شیخ اصفهانی بود که ایشان فرمود: اصل در اطلاق، شمولی است. ما این را هم توضیح دادیم و اشکالش را نیز عرض کردیم.

یک بیان، بیان آقای صدر است. ایشان می فرماید: ما در اطلاق و اینکه شمولی است یا بدلی باید بین متعلق و موضوع تفصیل دهیم. در موضوع، انحلالی است و در متعلق، بدلی است. حال به چه دلیل در موضوع انحلالی هست؟ ایشان می فرماید: نسبت به موضوع فرض وجود می شود و بما اینکه وجودات طبیعی متعدد و متکثر است لذا انحلالی می شود و لکن در متعلق فرض وجود نمی شود بلکه ایجاد طبیعت را می خواهد بنابر این در متعلق بدلی است. از این دو مورد را استثناء کرده است، در اکرم عالم با اینکه عالم موضوع است ولی اطلاق بدلی است و شمولی نیست چرا که آن تنوین بر وحدت دلالت می کند. اما مورد دوم، متعلق نواهی است مثلاً در لا تکذب، کذب انحلالی است و آن به خاطر این است که مفسده در نواهی عرفی در تمام وجودات است لذا عرف با احکام شرعی همان معامله ای را می کند که با نواهی عرفی می کند.

خب نسبت به این فرمایش آقای صدر - کما اینکه سابق الایام هم (در بحث نواهی و شاید در بحث مرة و تکرار) بررسی کردیم - عرض کرده ایم که این اول ادعاست و مصادره می باشد. «موضوع چون فرض وجودش می شود» بله فرض وجودش می شود. «چون وجودات متعدد هستند» بله وجودات متعدد هستند. کلام در این است که آن چیزی که فرض وجودش شده، تمام و همه وجودات است یا اول الوجود و صرف الوجود آن. این را شما باید بیان بفرمایید. «فرض وجود شده» آیا فرض صرف الوجود یا همه ی وجودات؟ این را باید شما توضیح دهید.

اما این دو موردی که استثناء فرمود: چه کسی گفته که آن تنوین، تنوین وحدت است، شاید تنوین تمکین باشد به همین جهت اگر بگویید: لا تکریم عالم، نهی باشد با اینکه تنوین دارد مع ذلک بر انحلال و شمول دلالت می کند یا بفرماید: ان رأیت عالماً فاکرمه، در اینجا با اینکه عالماً

هست باز انحلالی است. اما در نواهی هم که بحثش گذشت لذا این ضابطه نیز ضابطه ای نیست که درست باشد، اصلاً ضابطه ای ذکر نشده که بخواهد درست باشد یا غلط باشد.

خب حال ما چه بگوییم، بگوییم اطلاق شمولی ست یا اطلاق بدلی ست؟ در نواهی ما دو مشکل داریم. یک مشکل این است که اگر کسی یک دفعه عصیان کرد، دفعه دوم باز لا تکذب یا لا تشرب الخمر هست یا نیست؟ یک اشکال هم این است که لا تکذب یعنی هیچ دروغ نگو یا اینکه بعضی از دروغ ها را نگو؟ خب لا تکذب یعنی هیچ دروغ نگو. برای آن انحلال اولی یعنی اینکه احکام متعدد است، این فرمایش آخوند ره یا آقاضیاء ره که فرمودند: «الکلی ینعدم بانعدام جمیع افراد» به درد نمی خورد زیرا اگر چه که ینعدم بانعدام جمیع افراد، منتهی یک نهی است که به نحو عام مجموعی به همه تعلق گرفته یا نواهی است؟ این را باید با همین مفسده یا بیان آقای خوئی ره درست کرد. بله کلام آخوند ره و آقاضیاء ره برای آن جایی که تنعدم بانعدام جمیع افراد خب است، که جهت جامعه تنعدم بانعدام جمیع افراد.

خب عرض ما این است که وقتی می فرماید: «لا تکذب»، نهی می فرماید، ظهور نواهی در سیره عقلاء در انحلال است و در صرف الوجود نیست یعنی اگر یک دروغ گفתי باز دروغ نگو. این، حال یا به جهت این مفسده ای هست که وجود دارد و این مفسده ... خب آقای خوئی ره شما می فرمایید: «اشاعره»، خب اشاعره غلط کردند، ما چه کار کنیم، ما که اشاعره نیستیم. یا اشکال دومی که می گوید: شما از کجا می فهمید که مفسده انحلالی است؟ می گوییم به همین جهتی که عرف قیاس می کند. همین که احتمال دهد مفسده انحلالی است، همین ظهور را می برد. بله اگر بداند که انحلالی نیست اشکال وارد است اما وقتی احتمال می دهد، خود این سیره عقلاء و متفاهم عرفی به نواهی شرعی هم سرایت می کند. برای این، بیان خیلی فنی نمی توان آورد و همین هست که عرض می کنیم. حالا آن فرمایش آقای خوئی ره هم که در نواهی ... منتهی آن بیان آقای خوئی ره در نواهی که هر کسی یک کذبی را خلاصه ترک می کند، به درد این می خورد که اصلاً دروغ نگو اما اگر یک مرتبه دروغ گفתי و عصیان کردی باز دروغ نگو از این بیان آقای

خوئی ره بدست نمی آید. اگر کسی بخواهد بیانی برای آن بیاورد فقط متعین است در همین فرمایش آقاضیاء ره یعنی اینکه بما اینکه مفسده انحلالی است، و الا غیر از آن، بیان دیگری نمی توان آورد، یا در اوامر اینکه یک دفعه امثال کردی، دفعه دوم دیگر امثال نمی خواهد بیان دیگری غیر از همین ملاکات نمی شود ذکر کرد. آقای صدر، دفاعی که می خواسته از این بیان بکند در واقع دفاع درستی نبوده... همان طور که عرض کردیم این یک ظهور ثانوی در نواهی تشکیل می دهد. بله اگر ما بدانیم که انحلالی نیست آنگاه درست است و ما به آقای صدر اشکال کردیم که اگر بدانیم انحلالی نیست، بدانیم مفسده ای در کار نیست دیگر ظهور معلوم نیست. هذا تمام الکلام در اطلاق شمولی و اطلاق بدلی.

بعد مرحوم آخوند فرمود: یکی از مقدمات حکمت این بود که مولی در مقام بیان باشد. یکی این بود که قیدی ذکر نکند. یکی این بود که قدر متیقن در مقام تخاطب نباشد. یکی هم این است که انصرافی در بین نباشد. انصراف دو قسم است: یک انصراف حکمی و یک انصراف موضوعی. انصراف حکمی مثل اینکه وارد شده که نظر به درب خانه عالم عبادت است یا مذاکره ی علم ثواب دارد، خب قطعاً مقصود شارع علم دین و علمای شیعه هستند نه علمای فاسد العقیده یا علمای فیزیکی و شیمی و حتی طب و پزشکی زیرا معنی ندارد که شما با یک عالم روان شناس که منحرف است یا با یک فیزیک دان بنشینند چرا که در روایت دارد که کسی که با عالم بنشینند هدایت را یاد می گیرد یا «العلم ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» یا «عالم دیگران را نجات می دهد» خب شاید حتی به آنها اطلاق عالم نشود، الآن هم شاید در لغت عرب به آنها اطلاق عالم نشود. این انصرافی که انصراف حکمی است - یعنی مناسبت حکم و موضوع - فعلاً محل بحث ما نیست زیرا این انصراف در واقع یا داخل همان قدر متیقن در مقام تخاطب است یا آن که قیدی آورده است. یکی از این دو است و مقدمه ی دیگری نیست.

اما انصراف موضوعی این است که به خاطر کثرت وجودی یا کثرت استعمال یک لفظ در یک فردی، یک انسی بین این لفظ و این فرد از معنی پیدا می شود به گونه ای که تا وقتی این لفظ

گفته می شود آن معنی به ذهن سبقت می گیرد. خب این انصراف سه قسم است. یک قسم آن، انصرافی بدوی است مثل اینکه تا گوشت می گویند، گوشت گوسفند یا گوشت گاو به ذهن می آید. این انصراف، انصرافی بدوی است یعنی با مختصر تامل از بین می رود و فرموده اند که این انصراف مانع از انعقاد اطلاق نیست. یک انصرافی هست مثل انصراف لفظ حیوان به غیر انسان، وقتی می فرماید: لا تصل فی ما لا یؤکل لحمه (در غیر ماکول لحم نماز نخوان) در اجزاء انسان اشکال ندارد. یک کسی الآن موی انسان روی بدنش یا لباسش هست و نماز می خواند و این اشکال ندارد. لا یقال: اینکه معلوم است چرا که هر کسی موی خودش بر روی بدنش هست. لانا نقول: نه، موی خودش نیست مثل سلمانی که موهای دیگران بر روی لباسش هست با این حال نماز می خواند، این بخاطر این است که ما لا یؤکل لحمه از انسان منصرف است. این انصراف، انصراف مستقر است و بدوی نیست و مانع از انعقاد اطلاق است. انصراف سوم این است که یک لفظی در یک معنای مجازی این قدر استعمال می شود - ولو با قرینه - که موجب می شود مجاز مشهور ایجاد شود و باعث اجمال لفظ گردد و دیگر ظهوری در معنای حقیقی پیدا نشود حال یا مجمل می شود یا نقل پیدا می کند و اصلاً در معنای مجازی ظهور پیدا می کند علی الاختلاف که در دوران امر بین حقیقت و مجاز مشهور است. مرحوم آخوند این سه قسم انصراف را بیان فرمود.

به مرحوم آخوند اشکال کرده اند که شما در استعمال صیغه امر در استحباب فرموده اید که استعمال در معنای مجازی اگر با قرینه همراه باشد، مانع از ظهور نمی شود، مانع از معنای حقیقی نمی شود مثل استعمال عام در خاص (ما من عام الا فقد خص) اما شما این جا دارید خلافتی چیزی را که در آن جا ذکر کردید می فرمایید.

حال آیا این سه قسمی که مرحوم آخوند ره فرموده، درست هست یا درست نیست؟ من تصور می کنم انصراف اگر یک طوری باشد...، حتی آن کثرت استعمال، که یک کسی آمده و می گوید: «برو گوشت بخر» و اکثر گوشت های در این شهر گوشت غیر آهو است بله امکان دارد یک

غصابی ای در یک گوشه ای گوشت آهو داشته باشد اما اکثر گوشت غیر آهو ست. خب حالا اگر این برود و گوشت آهو پیدا کند و بیاورد... یک وقت هست آن که می گوید: «گوشت بخر» گوشت آهو، درست هست که یک مغاره است اما بعضی ها آنجا می روند و گوشت آهو می گیرند، اینجا انصرافی نیست اما اگر نه معمولاً کسی آنجا نمی رود، مگر اینکه به او بگویند که گوشت آهو بخر در این صورت بعید نیست که ما ملتزم شویم که حتی همان انصرافی که شما اسمش را گذاشتید انصراف بدوی که با مختصر تامل زایل می شود، به عقل قاصر فاطر ما ممکن است مانع از انعقاد اطلاق باشد. اما اینکه آن دو انصراف دیگر مانع از انعقاد اطلاق هست یا نیست و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین